

## اصول بیان معانی واژه‌های فرهنگ صحاح الفرس

ضیافت محمد اوا

معلم زبان فارسی دانشکده شرق‌شناسی دانشگاه دولتی باکو

فرهنگ فارسی به فارسی صحاح الفرس، از طرف محمد بن هندوشاه نخجوانی در سال ۷۲۸ق (۱۳۲۸-۱۳۲۷م) در شهر تبریز نوشته شده است. این کتاب جالب دائماً یکی از مراجع مهم فرهنگ‌نویسان معروف بوده و از طرف مؤلفین مختلف به‌عنوان یکی از کتاب‌های مشهور و ارجمند قرن خود ارزیابی شده است.

باید خاطر نشان ساخت که برای محققین فرهنگ‌نویس، فقط سه نسخه صحاح الفرس معلوم بود؛ ولی استاد زبان و ادبیات افغانستان دکتر محمدحسین بهروز در یکی از مجلات وزین افغانستان «آریانا» به‌طور مفصل بیان می‌کند که یک نسخه خطی دیگری هم در افغانستان موجود است و این نسخه به خط زیبا و خیلی پخته نوشته شده و صفحه اول و آخر کتاب هم برجای است و از وسط نیز افتادگی ندارد. تاریخ کتابت آن تعیین نگردیده ولی از قراین حدس زده می‌شود که آن را پسر مولف، یعنی کمال‌الدین کتابت کرده است.

فرهنگ صحاح الفرس چون توجه دوست‌داران زبان شیرین فارسی را به‌خود جلب می‌کرد، در سال ۱۳۴۱ (۱۹۶۲) متن انتقادی آن به اهتمام عبدالعلی طاعتی منتشر شده است. طاعتی این لغتنامه را براساس سه نسخه خطی موجود ترتیب داده و به‌طور مفصل حاضر کرده است. یعنی



به طوری که خودشان ذکر می‌نمایند «یک سند معتبر از اسناد ادبی فارسی را که در سلسله تکامل فرهنگ‌های ایرانی حُکم حَلَقَه مفقوده را داشته و نایاب بودن نسخه‌های آن صد دشواری در کار فرهنگ‌نویسان گذشته پدید آورده، آماده گرداند، تا با مطالعه آن به آسانی ارجح زبان شیرین فارسی هر چه بیشتر آشکار گردد» (ص ۱۷).

طاعتی در مقدمه صحاح الفرس مفصلاً این تألیف را چنین ارزیابی می‌نماید: «... هر چند به ظاهر لغت‌نامه‌ایست، اما از آغاز تا انجام گویی نمایشنامه‌ای است کامل از احوال و تاریخچه‌ای از زندگانی ما و مُصَنَّف که از بزرگان سده هشتم هجری به‌شمار می‌آید، هزار نکته باریک‌تر از مو را رعایت کرده و به صد هنر تألیف خود را آراسته و در عین حال گنجینه‌ای از نُخبه اشعار شاعران قدیم را در تصنیف خود حفظ کرده است...» (ص ۱۹).

تعداد لغاتی که در این کتاب معنی شده عبارت از دوهزار و سیصد واژه است. این واژه‌ها شامل لغات و اصطلاحات و ترکیب‌های فارسی غیرمستعمل است که در متون ادوار اسلامی اولیه نظم و نثر فارسی استفاده شده است و حتی قسمتی از آنها در فارسی امروز کاربرد ندارد.

شادروان محمد بن هندوشاه نخجوانی سعی کرده است که برای هر واژه به صورت مدخل مستقل، معانی گوناگون بیاورد و محل کاربردهای خاصی را که یک لغت به خود گرفته باشد ذکر کند. مؤلف برای اینکه کاربرد صحیح کلمات و معانی آنها را مفصلاً شرح و تفسیر نماید از روش‌های مختلف زیر استفاده کرده است:

- تفسیر معانی کلمات توسط مترادفات آنها
- تفسیر معانی واژه‌ها توسط متضاد آنها
- تفسیر معانی کلمات توسط واژه‌های متشابه و دارای معانی متعدد آنها
- تفسیر معانی واژه‌ها توسط توضیح معانی آنها
- تفسیر معانی کلمات توسط حالت‌های دستوری آنها
- تفسیر معانی واژه‌ها توسط ترجمه آنها به زبان‌های خارجی
- تفسیر معانی کلمات توسط ارجاع آنها به واژه‌های دیگر



### ۱. تفسیر معانی کلمات توسط مترادف آنها

محمد نخجوانی از این اصل بیان معانی، به صورت گسترده‌ای استفاده نموده است. این هم طبیعی است، زیرا مؤلف در موقع شرح واژه‌های غیرمعمول و یا ناشناس کوشش کرده است که معانی آنها را با مترادفات نسبتاً معمولی توضیح دهد، از این لحاظ، برای هر مدخل انواع مختلف کلمه را که دارای تلفظ متفاوت و معنی خیلی نزدیک و حتی عیناً است، انتخاب کرده است.

باید ذکر نمود که این مترادفات دارای اصطلاحات منسوخ و جدید است و این کلمات منسوخ در زبان فارسی امروز یا کاربرد ندارد و یا خیلی کمیاب است و همچنین از ترکیب گنجینه لغات زبان به‌زودی و به آسانی نمی‌توانند خارج شوند. ولی اصطلاحات جدید برای بیان مفاهیم جدید به‌وجود می‌آیند و برای همه معمول و مفهوم هستند.

محمد نخجوانی موقع تدوین فرهنگ خود، در کار بیان معانی واژه‌ها از مترادفات در موارد ذیل استفاده کرده است:

۱-۱- در صورتی که یک مدخل متعلق به چند مترادف است، مؤلف اول معنی معادل رایج‌تر و نزدیک‌تر و بعداً معنی دورترش را نوشته است. مثلاً:

نژاد: اصل و گوهر و نَسَب مردم باشد. ابوشکور گفت: بیت

خداوند ما نوح فرخ‌نژاد  
که بر شهر ایران بگستر داد

کام و کر: مراد است و تولی و پشت و پناه.

۲-۱- در صورتی که واژه‌ها از نظر سطور تاریخی، مورد دگرگونی معنایی قرار گرفته باشد، مؤلف برای شرح آنها اول معانی و معادل قدیمی و منسوخ آنها و بعداً معانی نسبتاً معاصرشان (اگر داشته باشند) را شرح می‌دهد. مثلاً:

هاژ: خاموش و متحیر و درمانده بود. ابوشکور گفت: بیت

همه دعوی کنی و خایی ژاژ  
در همه کارها حقیری و هاژ

سمنگان: شهریست به «اهواز» که اکنون «رامس» گویند.

نشوی: در قدیم نام «نخجوان» بوده است. پدرم گفت: بیت

بار دیگر چنانکه مطلوبست  
برسانم به خطه نشوی



۳-۱- مؤلف در ضمن بیان واژه‌های مرکب توابع (یا ترکیبی) که کلمات دوم آنها دارای معنی مستقیم نباشد و با کلمات اول هم‌آهنگ شود، در چنین مواردی معانی اجزاء جداگانه کلمات را شرح نمی‌دهد. مثلاً:

شیب و تیب: از قبیل توابع‌اند و به معنی سرگشته و مدهوش و شتابزده آمده رودکی گفت: بیت  
شیب تو با فراز و فراز تو با نشیب  
فرزند آدمی بتو اندر بشیب و تیب  
راس و دلوس: هر دو اتباع است چون «خراب و بیاب» و تفسیر این «فاش و قماش» است یعنی  
سفله و حقیر، منجیک گفت: بیت

دوش دانستم کین رنج همه وسواس است  
مردم داس و دلوس از در روی آماس است  
۴-۱- برای تفسیر واژه‌هایی که در نتیجه تکامل درونی و تطور تاریخی زبان معروض به تغییرات آوایی ذیل شده‌اند:

۱-۴-۱- تبدیل حرف «الف» به «گ» و «ه»؛ مثلاً:

استاخ: به معنی «گستاخ» است. حکیم انوری گفت: بیت  
در این زمان بکش «استاخی» مرا و بدانک  
مرا سخای تو کردست اینچنین گستاخ  
انگام: هنگام باشد.

۲-۴-۱- تبدیل حرف «ب» به «پ»؛ مثلاً:

بده: بفتح باء و به روایت دیگر «پته» به پی سه نقطه و تا به دو نقطه، درختی باشد که هیچ بار  
نیارد. رودکی گفت: بیت

از مهر او بدارم پیچنده کام و لب  
تا سرو سبز باشد و باد آورد بده  
شیپور: به معنی شبور بود یعنی نای رویین.

۳-۴-۱- تبدیل حرف «د» به «ذ» و «گ»؛ مثلاً:

درخش: برق است یعنی «ذرخش» ... ابوشکور گفت: بیت  
درخش ار بخندد بگاه بهار  
همانا بگرید بسی ابر زار  
آوند: به معنی «آونگ» بود. حکیم سوزنی گفت: بیت  
از دار محن گشته عدوی تو نگونسار  
چون خوشه انگور بر آوند شکسته



۴-۴-۱- تبدیل حرف «ر» به «ل» و «د»؛ مثلاً:

اروند: دو معنی دارد: ... دوم کوه الوند است و برین موجب اشعار عربی آمده است:

شعر

فارقت اروند لاطابت مراتعها  
بعدم: یعنی دمادم. حکیم انوری گفت: بیت

تقریر حال دولت چندان که کم کنی به  
زان فتنه دمادم و آن آفت رمارم

۴-۴-۵- تبدیل حرف «ز» به «ژ»؛ مثلاً:

کروژ: به معنی «کروز» است اعتی طرب و شادی. منیجک گفت: بیت

مهمان نکرده شادی چندان به نعمتش  
کز بهر سیم خواجه کنی تو همی کروژ

مزه: به ضم میم و فتح زای معجم «مژه چشم» بود.

۵-۱- در این فرهنگ علاوه بر تغییرات املائی کلمات فوق، تبدیلات مختلف مطابق با دستگاه

آوایی زبان فارسی نیز به نظر می‌رسد:

۵-۱-۱- طبق قوانین ادغام و تبدیل یکی از دو حرف همانند کلمه به حرف دیگر. مثلاً:

هگرز: به معنی هرگز باشد. اورمزدی گفت: بیت

چنان ببینی تاول نکرده کار هگرز  
به چوب رام شود یوغ را نهد گردن

چمش: چشم بود. امیر معزی گفت: بیت

گهی ز چمش زند تیر بر دل عاشق  
گهی ز دست زند تیغ بر سر اعدا

گردبندن: «گردن‌بند» بود. رودکی گفت: بیت

بزرگان جهان چون گردبندن  
تو چو یاقوت سرخ اندر میانه

۵-۱-۲- در بعضی موارد به جهت اینکه املائی کلمات آسانتر شود، حروف اولی و وسطی و یا

آخری واژه حذف و یا اضافه می‌شود. مثلاً:

شاکار: و به روایتی شاه‌کار (بیکار) باشد ... کسائی گفت: بیت

نکنی طاعت و آنگه کنی سست و ضعیف  
راست گویی که همه سخره و شاکار کنی

ایرا: به کسر همزه به معنی «زیرا» بود. رشیدالدین وطواط گفت: بیت



مفاد امر او و جز اینش بهانه نیست

بر من زمانه بد کند ایرا نگشته‌ام

کمی: کمین است. خسروی گفت: بیت

چشم تو بر دلم نهاده کمی

ای سراپای معدن خرمی

۶-۱- ضمن بیان کلمات بیگانه، به‌خصوص برای توضیح و شرح واژه‌هایی که مطابق دستگاه آوایی زبان عربی تبدیل و یا تعویض شده‌اند و در زبان فارسی رایج هستند، توسط اصول مترادفات استعمال شده است. مثلاً:

شترنگ: شطرنج بود.

کرستون: به معنی «فرسطون» بود. زرین کتاب گفت: بیت

خواهی به شمارش ده و خواهی به گزافه خواهیش به شاهین ده و خواهی به کرستون

در چنین مواردی معمولاً شکل‌های اصلی کلمات توسط معادلات درست فارسی آنها شرح داده می‌شود، حتی شکل‌های مختلف واژه‌ها که در نسخه‌های دیگر دیده می‌شود و یا بنا به روایتی تغییر شکل داده‌اند، نیز نشان داده می‌شود. مثلاً:

کلند: چیزی است که در گران پای‌های دیوار و زمین بدان کنند ... و در نسخه دیگر «کنند» است، بدون نون معجم به همین معنی که ذکر رفت ...

نسترن: و «نسترون» به واو و «نستردن» به دال غیرمعجم و «نسرین» همه یک نوع گلی باشد خوشبوی.

باید خاطر نشان ساخت که به‌خصوص در اواخر کتاب مؤلف از این روش شرح معانی واژه‌ها بیشتر استفاده کرده، یعنی بدون اینکه معانی مفصل کلمات را شرح بدهد فقط به نشان دادن مترادفات آنها اکتفا کرده است.

## ۲. تفسیر معانی واژه‌ها توسط کلمات متضاد آنها

همان‌طوری که اطلاع داریم در ترکیب لغوی زبان، از لحاظ معنی، همه کلمات نمی‌توانند دارای متضاد باشند. همچنین در کتاب‌های فرهنگ، در تفسیر واژه‌ها، متضادها نسبت به مترادفات کمتر استعمال شده‌اند؛ ولی این از نظر فرهنگ‌نویسان، از جمله از نظر محمد نخجوانی، نیز دور نمانده



و در موارد مناسبی استعمال شده است. این نوع تفسیر هم در کار توضیح معانی صحیح و درست کلمات یکی از وسایل مهم است.

در فرهنگ صحاح الفرس استعمال متضادها چندان زیاد نیست و فقط به سبب اینکه معانی صحیح کلمات را یک بار دیگر توضیح دهد و روشن سازد، به کار برده شده است. تفسیر معانی واژه در صحاح الفرس به شکل‌های ذیل مشاهده می‌شود:

۱-۲- موقع شرح کلمات، فقط متضاد آن ذکر می‌شود. مثلاً:

تنگ: چهار معنی دارد اول ضدفراخ بود ...

کژ: ناراست بود، شاکر گفت: بیت

ترک با کژ کمان راست کند کار جهان      راستی تیرش کژی کند اندر جگرا

۲-۲- در موارد مختلف مؤلف اول معنی واژه‌ها را شرح می‌دهد و بعداً متضاد آنها را ذکر می‌نماید. مثلاً:

مرغوا: فال بد باشد، مروا فال نیک باشد. ابوطاهر خسروانی گفت: بیت

نفرین کند بمن برو دارم بأفرین      مروا کنم بدو برو دارد بمرغوا

خوهل: کژ بود یعنی ضد راست. ابوشکور گفت: بیت

پس از راژ و خوهل آوری پیش من      همت خوهل پاسخ دهد پیرزن

هده: «حق» باشد و بیهوده «باطل».

### ۳. تفسیر معانی واژه‌ها توسط کلمات متشابه

در این فرهنگ به تفسیر معانی کلمات، توسط کلمات متشابه، اهمیت جداگانه داده شده است. وقتی که یک واژه دارای چند مفهوم و یا معانی متعددی باشد مؤلف یکایک آنها را شرح می‌نماید. یعنی اول معنی رایج و نزدیک‌ترش را و بعداً معنای نسبتاً دورتر و مجازی آن را آورده است. از معنای اصلی یا عام‌ترین آن شروع و به معنای خاص ختم می‌شود. مثلاً:

نخ: چند معنی دارد اول تار ابریشم بود ... دوم نام دیو باشد ... سوم «طنفه» و «زیلو» باشد چهارم به معنی «صف» باشد ...



نوید: چند معنی دارد اول نوان یعنی جنبان ... دوم وعده باشد ... سوم مژده دادن بود ... چهارم پذیرفتن و نیکویی بود ...

چالاک: چند معنی دارد اول جای بلند باشد دوم چابک و جلد بود ... سوم دزد و مردم‌کش بود ... نوا: چند معنی دارد اول پرده‌ایست از دوازده پرده‌های موسیقی ... دوم دستان مرغ و آوازهای ایشان باشد ... سوم سپاه بود ... چهارم رونق حال مردم بود ... پنجم گرو کردن کسی باشد به جایگاهی ...

به‌طوری‌که از مثال‌ها دیده می‌شود، موقع تدوین فرهنگ، مؤلف اغلب بین کلمات متشابه و واژه‌هایی که دارای معانی متعدد باشند فرقی نمی‌گذارد. مثلاً، پنج معنی کلمه «نوا» تشریح شده است که معانی اول و دوم بین خودشان کلمات دارای معانی متعدد، ولی سوم و چهارم و پنجم کلمات متشابه هستند. همچنین از سوی دیگر معانی اول و دوم نیز به‌طور جداگانه نسبت به معانی سوم و چهارم و پنجم با همدیگر متشابه هستند.

به‌طوری‌که معلوم است زبان با استعاره‌های بدیعی غنی‌تر می‌شود. مؤلف فرهنگ مزبور، ضمن تعریف کلمات، از استعمال استعاره‌ها نیز دور نمانده و علاوه بر آنکه معنای اصلی و حقیقی و خاص و نسبتاً دور را تشریح کرده، برخی اوقات به مجازها نیز جای داده است. مثلاً: بتفوز: پیرامون دهان باشد و او را بر چند وجه استعمال کنند. اول آنچه از دهان چهارپایان بیرون آید و گرداگرد دهان را فراگیرد. دوم منقار مرغان باشد و این به استعارت باشد. گویند: «بتفوز باز» یعنی دهان گشاده. رودکی گفت: بیت

دم سگ بینی ابا بتفوز سگ  
خشک گشته کس نجنبند هیچ رگ

پشتوان و پشتیوان: چوبی را گویند که درودگران جهت محکمی در پس در نهند و بزرگان را نیز به استعارت «پشتیوان» خوانند جهت آنکه پناه مردم باشند و به ایشان محکمی و قوت یابند. به‌طوری‌که دیده می‌شود معنای مجازی، آب و رنگ بدیعی واژه‌ها (و یا نطق) را می‌افزاید و بیشتر مربوط به معانی اصلی آنها است.





#### ۴. تفسیر معانی کلمات توسط توضیح مفصل معانی آنها

مؤلف شماری از مدخل‌های این فرهنگ، از جمله اصطلاحات طبی، علمی، فنی، هنری، ادبی و اجتماعی و اسامی بعضی اشخاص، اماکن، رودها، کوه‌ها، شهرها، گیاهان، داروها و برخی ترکیب‌های تخصصی و آلات، همین‌طور تعریف کرده است. یعنی در تفسیر و شرح این اصطلاحات نه تنها معنی اصلی آنها، بلکه وجوه تسمیه کلمات و تغییرات تاریخی و پیدایش آنها را نیز مورد بحث قرار داده است. مثلاً:

کیش: سه معنی دارد اول شهریست بر کناره دریای فارس، جواهر و آلات فاخر از آنجا آرند چون مروارید و نطع‌ها و بالش‌های زردوزی و هوای آن به‌غایت گرم باشد، دوم به‌معنی دین و ملت باشد. مخدوم مصنف خلدالله دولته فرمود: بیت

هرکس که به کفر سر زلفین تو ایمان نارد بر ارباب نظر کیش ندارد

ناوک: تیری کوچک که آن را در غلاف چوبین یا آهنین که مانند ناوی باریک باشد، کنند و بعد از آن در کمان نهند و بیندازند و بدان سبب او را ناوک نام نهند و ناوک خوانند. بیت

به پشت زنده پیلان بر نشسته ناوک اندازان  
چو عفريتان آتشبار بر تل‌های خاکستر  
آذرگون و آذریون: نوعی از گل‌ها که به سرخی زند و بعضی به زردی و «گاو چشم» نیز خوانند.  
ظهير گفت: بیت

هوای طاعت تست آن نسیم جان‌پرور  
که از میانه آذر برآید آذریون آذرگون

#### ۵. تفسیر معانی کلمات توسط حالت‌های دستوری آنها

هر واژه، معنایی معین و کاربردی مخصوص به خود دارد و تنها با آوردن مترادفات یا ذکر عباراتی کلی نمی‌توان آن را معرفی کرد. باید ذکر نمود که در صحاح الفرس در بعضی موارد حالت‌های دستوری و افعال مختلف و همچنین مشتق و مرکب بودن کلمات و جمع و مفرد آنها و انواع حروف ربط و وندها نیز به‌طور مفصل شرح شده است.



۱- ۵- ساخت اشتقاقی و حالت‌های مختلف اسامی، مثلاً:

وا: نوعی از طعامی را گویند به انفراد؛ مانند «ناروا» و «دوغوا» و «گندموا» و جمعش واهها بود و عرب باجات گوید چه واحدش باج بود در مثال «شورباج» و «اسفیزباج» و امثال آن. حکیم سنائی گفت: بیت

گرت نزهت همی باید به صحرای قناعت شو که آنجا باغ است و خوان در خوان و وا در وا  
کی: پادشاه بلند قدر و بزرگ مرتبه را گویند و از «کیوان» مشتق است. فردوسی گفت: بیت  
روان شد ز زابل یل نیک پی به فرمان آزاده کاوس کی

۲- ۵- وجوه مختلف و زمان و ماده‌های دیگر افعال. مثلاً:

بتا: اعنی گذار و عرب «خل» گوید به صیغه امر. ابوشکور گفت: بیت

بتا روزگاری برآید برین کنم پیش هرکس ترا آفرین

برست: یعنی ببالید. صیغه فعل ماضی است و عرب گوید: «نشاء».

گزین: دو معنی دارد اول گزنده باشد به معنی اسم مفعول. سوزنی گفت:

آزادگان ز بنده نوازی که در تو هست کردند بندگیت به آزادگی گزین

دوم به معنی اسم فاعل باشد گویند: «حمله گزین و جنگ گزین» حکیم انوری گفت: بیت

آنکه یسارش به بزم حمل گرایست و آنکه یمینش به رزم حمله گزین است

مدی: «مده» باشد بر صیغه نهی و در تلفظ کسر دال را اشباع نباید کرد. رودکی گفت: بیت

آنچه با رنج یافتیش و بذل تو به آسانی از گزافه مدیش

۳- ۵- برخی پسوندهای غیرفعلی. مثلاً:

وار: دو معنی دارد اول مانند بود، چنانکه گویند: «مردوار و شیروار» یعنی مانند مرد و مانند شیر.

سوزنی گفت: بیت

هر که او زر گرفت جز به ثنا در زمین حبس باد قارون وار

ناک: لفظی است که بر مشابهت دلالت کند. گویند: «هوسناک و خنده‌ناک و اندیشه‌ناک و غیر آن»

کسائی گفت: بیت

کافور تو با لوس بود مشک تو با ناک با لوس تو کافور کنی دائم مغشوش



بان: دو معنی دارد اول لفظی است که آن را بر نگاهدارندگان چیزی اطلاق کنند. گویند: «دربان و مرزبان و باغبان» و غیر آن ...

به طوری که دیده می‌شود مؤلف پسوندها را مفصلاً شرح داده و آنها را با آوردن مثال‌ها یک بار دیگر روشن می‌نماید. «بان» و «ناک» پسوندهای غیرفعلی و در فارسی امروز نیز نسبتاً زایا هستند و با اسم ترکیب شده اسم وصف می‌سازند. «وار» با اسم ترکیب می‌شود و صفت می‌سازد. این وند چندان زایا نیست و معنی «شبهات» دارد. در این فرهنگ مدخل‌های آسا، همتا، دیس، فش، وش و همال نیز مثل مترادفات «وار» به این معنی استعمال شده است.

در بین این مدخل‌ها ترکیب‌های اصوات نیز شرح داده شده است. مؤلف برای بیان کلماتی که نشان‌دهنده حالت عاطفی گوینده است، (اعم از شگفتی، افسوس، ستایش، بیزاری، سؤال و تأسف) نه تنها تعریف دستوری آنها را، بلکه تعریف مفصل واژه‌ها را خاطر نشان می‌سازد و با مثال‌های موافق ذکر می‌نماید. مثلاً:

آری: کلمه تصدیق باشد و عرب «نعم» گویند.

آیا: کلمه‌ایست نومیدان گویند بر طریق استخبار و استفهام تا معلوم شود که مطلوب به وصول خواهد رسید یا نه؟ پدرم گفت: بیت

آیا بود آن روز که ناخوانده بیایی      چون آمده باشی نروی زود، بیایی

افسوس: کلمه‌ایست که متحیر گوید و غالباً وقتی استعمال کنند که چیزی فوت شده باشد. شاعر گفت: بیت

دی روز وصل یار جان افروزی      امروز چنین فراق عالم سوزی

افسوس که بر دفتر عمرم اینم      این را روزی نویسد آن را روزی

وای: کلمه‌ایست که دردمندان گویند و بدین سبب ادیبان «حروف علت» گویند.

## ۶. تفسیر معانی کلمات توسط ترجمه آنها به زبان‌های خارجی

به طوری که از محتوای کتاب معلوم می‌گردد برای شرح بسیاری از لغات، غیر از واژه‌های فارسی، تعدادی کلمات بیگانه، به خصوص عربی، آذربایجانی، ترکی، پهلوی نیز به کار برده شده است.



مؤلف برای اینکه وجه صحیح کلمات و معانی آنها را به دست بیاورد در ضمن تفسیر، معادلات خارجی و یا ترجمه‌های آنها را ذکر کرده است.

۱-۶- تشریح معانی واژه‌ها توسط معادلات آنها در زبان عرب، مثلاً:

خود: ترک باشد که عرب «مغفر» گوید. ظهیرالدین فاریابی گفت: قطعه

خود از برای سرزده از بهر بر بود تو ماهروی عادت دیگر نهاده‌ای

در برگرفته‌ای دل چون خود آهنین وان زلف چون زره را بر سر نهاده‌ای

رس: آن را گویند که بر چیزی خوردن حریص باشد و عرب آن را «اکول» خواند. بوشکور گفت:

بیت

ببفلنج و الفغره خود بخور گلو را ز رسی به سر بر مبر

برخی اوقات مؤلف علاوه بر آنکه مقابل‌های عربی واژه‌ها را می‌نویسد، تلفظ آنها را نیز

به وسیله آواهای زبان فارسی منطبق می‌نماید. مثلاً:

کراسه: به تخفیف راء دفتر بود و عرب «کراسه» گویند به تشدید راء.

عنجه [غنچه]: گرد کردن و سرشتن باشد و چنان می‌نماید که این لغت را از ترکیب عرب گرفته‌اند

و قلب الفاظ کرده که عرب سرشتن را «عجن» گویند و ترکیب «عجله» به قلب «عجن» نزدیک

است. ابوالعباس گفت: بیت

هیچ ندانم بچه شغل اندری ترف همی عنجه [غنچه] کنی با شکر

مؤلف در بسیاری از اوقات کلمات عربی معمول در زبان فارسی را نه تنها مثل واژه بیگانه،

بلکه مانند یک واژه فارسی شرح می‌دهد. زیرا مضمون و شکل عربی این کلمات در نتیجه‌تطور

تاریخی زبان، تغییر کرده و به فارسی مخلوط شده‌اند و در هر دو زبان کاربرد دارند. مثلاً:

غمزه: دو معنی دارد: اول مژه بود دوم چشم برهم زدن معشوق و عرب نیز این را «غمزه» گویند.

کیله: پیمان‌ه باشد و عرب نیز «کیله» گوید.

مشغله: آشوب و بانگ و فتنه باشد و عرب نیز «مشغله» گویند.

۲-۶- شرح معانی کلمات توسط معادلات آنها در زبان آذربایجانی. مثلاً:

کیپتا: ناطف باشد و به زبان آذربایجانی «بیلقان» گویند.



جعغد: کوف بود یعنی نوعی از بوم و به زبان آذربایجان «کنگر» خوانند در ویرنها باشد. حکیم فردوسی گفت: بیت

چنین گفت داننده دهقان سغد      که بر ناید از خایه باز، جغد

نخیز: دو معنی دارد اول موضعی را گویند که خوب در آن کشته باشند و به زبان آذربایجان «کردو» خوانند ...

در این فرهنگ کلمات آذربایجانی، مثل عربی، زیاد است. بنابراین مؤلف تمام واژه‌های بیگانه را تشخیص نداده و از این جهت در برخی موارد، منسوب به آذربایجانی بودن عده‌ای از واژه‌ها را خاطرنشان ساخته (مثلاً: چوخا، گوز، کابین، یلکن، کومه، چوزه، بکماز، گول، یال، یتاق، خان، چخماق، سلجوق، بیرق و آستر) زیرا دیر زمانست این واژه‌ها مانند دیگر واژه‌های بیگانه وارد زبان فارسی شده و به کار می‌روند.

باید خاطرنشان ساخت که عده‌ای از این کلمات (مثلاً: اکدش، بلکنجک، تبرزه، تتق، چالاک، خفتان، قرغوی، گزک، ناچخ، یزک و غیره) منسوخ شده‌اند.

۳-۶- شرح معانی کلمات توسط معادل‌های آنها در زبان ترکی. مثلاً:

راسن: نباتیست حقیر که بوی او چون بوی شیر باشد و گویند که مانند علفی باشد که آن را ترکان «قجی» گویند و چون دنبه گوشت فربه را با آن خورند به هم کرده عظیم لذیذ باشد. پالهنک: «مجر» باشد و آن رشته باشد که بر گوشه لگام بسته باشند از ابریشم یا از موی و ترکان «چلبر» گویند. فردوسی گفت: بیت

و گر همچنانم ببندند چنگ      نهاده بگردن یکی پالهنک

یشمه: پوست خام بود که ترکان بمالند و آن را «برنداق» گویند.

۴-۶- تفسیر معانی واژه‌ها با معادلات آنها در زبان پهلوی. مثلاً:

هوش: چند معنی دارد اول به زبان پهلوی «هلاک» باشد. فردوسی گفت: بیت

مرا هوش در زاولستان بود      به دست تهم پور داستان بود

کستی و کشتی: هر دو «زنار» باشد به زبان پهلوی. خسروی گفت: بیت

بر کمرگاه تو از کستی جور است بتا      چه کستی بیهوده کستی و چه بندی کمرا



در برخی موارد نیز کلمات پهلوی را مثل مدخل فرهنگ در نظر گرفته و ترجمه آنها را به فارسی ذکر می‌نماید. مثلاً:

بیور: به زبان پهلوی ده‌هزار باشد. فردوسی گفت: بیت

کجا بیور از پهلوانی شمار      بود در زبان دری ده‌هزار

کبر: پهلویست و به پارسی خفتان گویند. فردوسی گفت: بیت

یکی کبر پوشیده زال دلیر      به جنگ اندر آمد به کردار شیر

هیکل: بهارخانه باشد به پهلوی یعنی بتخانه. عنصری گفت: بیت

چنان دان که این هیکل از پهلوی      بود نام بتخانه ار بشنوی

۵-۶- تفسیر معانی واژه‌های متعلق به اماکن مختلف و لهجه‌ها و گویش‌های معین (از جمله:

مرو، خراسان، طوس، خوزستان، فرغانه، بخارا و بلخ) که وارد زبان فارسی معیار شده‌اند. مثلاً:

بزرقطونا: به زبان یونانی فسلیون و به شیرازی «بنکو» باشد.

شیانی: درمی بوده است به خراسان، عیار آن ده هفت و در بعضی نسخ‌ها درمی است از نقره

خالص. فرخی گفت: بیت

به اندازه لشگر او نبودی      گر از خاک و از گل زدندی شیانی

ریکاسه و ریکاشه: به زبان مرو خارپشت باشد. عنصری گفت: بیت

نتوان کردن از کدو گوزاب      نه ز ریکاشه کس کند سنجاب

قابل توجه است که شماری از این کلمات (مثلاً: استوار، انجوخ، بارگاه، بزرقطونا، یوشک،

تفتغ، چنگال، سبار، سرشک، شر، سوتام، شار، شیانی، فغ، فلرزنگ، فیال، کاک، کرک، کمرا، گنگ

و لوغ) منسوخ شده‌اند و یا معانی مذکور اغلب این کلمات که در محتوای صحاح الفرس به‌نظر

می‌رسد، در فرهنگ‌های معاصر جا ندارند.

#### ۷. تفسیر معانی کلمات توسط ارجاع آنها به واژه‌های دیگر

ضمن تدوین کتاب به‌خصوص در اواخر آن، برای خودداری از تکرار، برخی از واژه‌ها به

واژه‌های دیگر و یا به کلمات رایج‌تر ارجاع داده شده است. مثلاً:



یاره: دو معنی دارد ... دوم به معنی «یارا» باشد که در «باب الف» مذکور است.  
 جله: «سماروغ» بود و در فصل سین از باب غین ذکر آن تقدیم یافت. عسجدی گفت: بیت  
 چو کودک سر فرود آرد بحجره بر سر حمدان چنان گردد که پندارم سماروغ است یا جله  
 کرباسه و کربسه: هر دو به معنی «کربش» است که در فصل کاف از «باب شین» یاد کردیم.  
 به طوری که از مثال‌های فوق دیده می‌شود نشانی و عناوین کلمات ارجاعی نیز مفصلاً ذکر شده  
 است.

در این لغت‌نامه در بعضی موارد نه تنها به کلمات، حتی به شواهد شعری مدخل‌ها نیز ارجاع داده  
 می‌شود. مثلاً:

شنی: طشت خوان رویین بود یعنی «سینی» و مستشهد همان بیت خسروی است.

سینی: طشت خوان باشد (گویند: «سنی و طاس») خسروی گفت:

تو چه پنداریا که من ملخم که بترسم ز بانگ سینی و طاس

کام و ریژ: هوای و کام و مراد باشد و «ریژ» که در فصل راء از این باب آوردیم، در بعضی از  
 نسخه‌ها هم به معنی مراد و کام باشد و بیت مستشهد در هر دو نسخه جهت لغت شعر رودکی  
 است و فرق آن است که آنجا به «رای غیر معجم» است و اینجا به «ژ سه نقطه».

ریژ: کام و هوی باشد: رودکی گفت: بیت

دیدنی تو ریژ و کام بدو اندرون بسی با ریدکان مطرب بودی به فر و زیب

به طوری که از مثال‌ها معلوم می‌شود، در این فرهنگ تغییرات و یا فرق ابیات، همچنین  
 کلمات آن ابیات نیز، به نظر رسانده می‌شود.

در نتیجه مطالعه و آشنایی با فرهنگ صحاح الفرس معلوم می‌شود که مدخل‌های این  
 فرهنگ دارای واژه‌ها و شواهدی هستند که از متون نظم و نثر فارسی در ادوار اولیه اسلامی گرفته  
 شده است. از این رو در آینده هم مسائل مربوط به تاریخ زبان‌شناسی و ادبیات و موضوعات  
 خاص دستوری این کتاب، از کارهای تحقیقاتی و پژوهشی ضروریست.

**منابع**

- اوفچینیکووا، ای.ک.؛ فروغیان، ح؛ بدیع، ش؛ فرهنگ فارسی به روسی، مسکو، ۱۹۶۵.
- بهروز، محمدحسین، صحاح الفرس محمد بن هندوشاه، مجله آریانا، کابل ۱۳۵۵، شماره ۱۴-۱۳.
- داعی الاسلام، سیدمحمدعلی، فرهنگ نظام، حیدرآباد دکن، اعظم استیم پریس، ۱۳۱۳.
- رویینچیک، یو.آ.، فرهنگ فارسی به روسی، مسکو، اداره نشریات ساوتسکایا اتسیکلویدیا، ۱۹۸۳.
- صدری افشار، غلامحسین، نسرین حکمی و نسترن حکمی، فرهنگ فارسی امروز، تهران، کلمه، ۱۳۷۷، ویرایش ۲.
- طاعتی، عبدالعلی، صحاح الفرس، لغت‌نامه علی‌اکبر دهخدا، شماره مسلسل چهل، مقدمه، تهران، ۱۳۷۷.
- کلباسی، ایران، ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز، تهران، ۱۳۷۱.
- مقربی، مصطفی، مجله سخن، دوره چهاردهم، سال ۱۳۴۲، شماره ۴ و ۵.
- نخجوانی، محمد بن هندوشاه، صحاح الفرس، به اهتمام دکتر عبدالعلی طاعتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱، ۱۳۵۵.